

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضین اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

سال جدید را خدمت همگان تبریک و تهنیت عرض می‌کنیم و امیدواریم که امسال سال
مشحون از خیرات و برکات و ترقیات معنوی و مادی ان شاء الله برای همگان باشد.
تقارن این سال با ایام رجیبه به خصوص ولادت با سعادت مولای ما امام امیر المؤمنین
علی علیه السلام ان شاء الله موجب مزید عنایات الهیه بوده باشد و اگرچه در امسال با
مصیبت مشکلات فراوانی که برای بسیاری از مؤمنین و مؤمنات در اثر سیل‌ها اگرچه این
فراوانی باران‌ها خیرات فراوانی هم دارد اما در عین حال مشکلاتی هم ایجاد کرده است
که ان شاء الله خدای متعال همه ماها را هم آنهایی که مورد این خسارت‌ها وارد شده اند
هم مسئولین و هم سایر مردم را از این امتحان بزرگ با موفقیت و قبولی ان شاء الله
خارج بفرماید، همگان ان شاء الله به وظایفشان بتوانند عمل کنند، آن عزیزانی هم که
خسارات بر آنها وارد شده است جبران بشود و ان شاء الله این مشکلات باعث خللی در
عقائد آنها و گلابه مندی آنها از خدای متعال ان شاء الله نشود و ان شاء الله باران‌هایی که
در پی داریم به حسب آنچه که گفته می‌شود خدای متعال به فضل و کرمش طوری قرار
بدهد که خالی از خسارت‌ها باشد، در روایتی هست که «إذا أراد الله بقوم خيراً أمطرهم
بالليل و شمسهم بالنهار» شب باران می‌آید و روز هم آفتابی می‌شود تا اینکه کار برایشان
مشکل نباشد. یکی از خیرات خدای متعال گاهی این است که اینطور مدیریت می‌فرماید
که «أمطرهم بالليل و شمسهم بالنهار» حالا ان شاء الله باران باشد و به گونه‌ای باشد که
خسارت ان شاء الله نداشته باشد به فضل و کرمی که به بندگان دارد ان شاء الله.

خب رسیدیم به آخرین باب از این کتاب فعلاً، الباب الرابع.

«التمسك بالاطلاق و العموم فی الموضوعات المستحدثة»

قبل از ورود در بحث یک مقدمه‌ای را بیان می‌فرمایند که در این مقدمه در حقیقت
می‌خواهند اهمیت این بحث و جایگاه مهم این بحث روشن بشود.

خب روشن است که تطوّر حیات بشری و پیشرفت‌های که برای بشر در طول زمان‌ها و
قرون و اعصار و امصار پیدا شده است بسیاری از موضوعات نوپیدا که در زمان صدور
این نصوص شرعیه کتاباً و سناً بوده است این امور، این موضوعات در آن ازمینه وجود
نداشته است.

فرض کنید مثل سفر با هواپیما! خب این در آن زمان وجود نداشته است. یا یک عقود و

ایقاعاتی الان ممکن است پیدا شده باشد مثل عقد تأمین که در آن زمان وجود نداشته است و هکذا و هکذا.

صحبت در این است که آیا به اطلاقاتی که شارع فرموده است که مثلاً «إذا سافرتم ثمانیاً فراسخ قَصُّوا صلاتکم» می‌شود تمسک کنیم برای اینکه بگوییم اطلاق دارد و شامل سفر هشت فرسخی که حالا با هواپیما انجام بشود، شامل این هم می‌شود یا نمی‌شود؟ به آن اطلاقات می‌توانیم تمسک کنیم؟ یا اگر فرمود «أوفوا بالعقود» می‌توانیم بر این عقود که اصلاً نام و نشانی در آن زمان‌ها نداشته است تمسک کنیم؟

این برای اطلاقات، و همچنین به عموماً؛ آیا به این عموماً می‌توانیم تمسک کنیم؟ اگر فرمود مثلاً «کلُّ صلحٍ جائز» و الان ما می‌خواهیم صلح کنیم به یک امری که سابقه نداشته است، آیا می‌توانیم به این عموم تمسک کنیم؟

در باب اطلاق هم فرقی نمی‌کند اطلاق لفظی باشد یا اطلاق مقامی باشد. آیا فرقی هست بین اطلاق لفظی و اطلاق مقامی؟ اطلاق لفظی این است که یک واژه‌ای که دارای یک معنایی است این را شارع فرموده است قید به آن نرده است. اطلاق مقامی است که مقام این بود که چنین تذکری بدهد اگر مرادش بود، نداده است، نصی راجع به این نفرموده است، مطلبی راجع به این نفرموده است، حالا در مورد خاص یا فی مجموع تشریحات و بیاناته. می‌گوییم مقام مقامی است که اگر می‌بود باید می‌فرمود و حال اینکه نفرموده است، آیا اینجاها هم می‌توانیم به اطلاق مقامی تمسک کنیم یا نه؟

پس اصل مسأله روشن شد که خیلی اهمیت دارد. خب اگر بتوانیم به اطلاقات تمسک کنیم فقیه می‌تواند متمسکاً به این اطلاقات و عموماً فتوی بدهد، اگر نتوانیم به آنها تمسک بکنیم آن وقت باید سراغ اصول عملیه و امور دیگر برود دیگر، پس بنابراین اصلاً راه فقه جدا می‌شود و جور دیگری می‌شود، از این جهت این مسأله بسیار مهم است.

می‌فرماید: «الباب الرابع: التمسک بالإطلاق و العموم فی الموضوعات المستحدثه» در موضوعاتی که جدید پیدا شده است. «و تمهید: بیان المسأله و أهمیّتها. إنّ تطوّر الحیاة البشریه و تکاملها و وجود تکنولوجیا الحدیثه التي سبّب ظهور تغیر الوسیع» این تطوّر و تکنولوژی که باعث شده است پدید آمدن تغیر گسترده‌ای را کماً و کیفاً «فی مختلف مجالات الحیاة الاقتصادية و الثقافیه (فرهنگی) و السیاسیه» این تطوّر حیات اینچینی «عدّی إلى مواجه الفقیه المعاصر لموضوعات المستحدثه لم تکن معهوده و لا معروفه لدى الفقهاء القدماء» این منجر شده است به اینکه فقیه معاصر ما مواجه بشود با موضوعات جدیدی که معهود نبوده و معروف نبوده است نزد فقهای گذشته.

«کالسفر بالطائرة (این یک) و التلقیح الصناعی» تلقیح صناعی که نطفه‌ای را می‌گیرند از شخصی و در رحم شخص دیگری مثلاً می‌گذارند. «و استنساخ الانسان» یا اینکه جزئی از یک انسانی را می‌گیرند و آن را پرورش می‌دهند می‌شود یک انسان جدید، این که به آن می‌گویند استنساخ الانسان، نسخه برداری از انسان است. نطفه را نمی‌گیرند، یک جزئی از انسان را می‌گیرند این جزء را می‌از استخوان یا هرچه از او باقی مانده است بردارند و این را تربیت کنند به آن شکلی که در آن علم گفته می‌شود یک ابن سینیای جدید درست می‌شود! این می‌شود یا نمی‌شود؟ و حالا اگر درست شد به اطلاقات می‌توانیم تمسک کنیم برای احکامی که در انسان هست؟ بگوییم این انسان اینچینی را هم شامل تواند

و همچنین «و العقود الجديده كعقد التعميم إلى غير ذلك من الموضوعات التي يتحتم على الفقيه» مسلّم است بر فقيه که تحتم می‌کند و مسلّم می‌کند بر فقيه «عن يستنبط احكامها الفقهيّة من الأدله» که باید احکام فقيه اینها را از ادله استنباط کند و در معرض افراد بگذارد. «و عند ذلك (که می‌خواهد استنباط کند) قد يحتاج الى التمسك بإطلاق الدليل أو عمومه الوضعي» اطلاق ادله -حالا چه اطلاق لفظی و تحت یک شرائطی پرورش بدهند این بشود همان ... حالا مثلاً فرض عموم در آن به کار رفته است «كالتمسك بإطلاق ما دلّ على أنّ المسافر ثمانية فراسخ يقصر في السفر» تمسک کند به این اطلاق اثبات «وجوب القصر في السفر بالطائره» می‌گوید با هواپیما هم مسافرت کردی حکمش کنی قبر ابن سینا را که از نواغ بشریت است می‌گویند خب این انسان اینچنین با استعدادی بگذار یک ابن سینای دیگری هم درست کنیم، قبرش را بشکافند می‌شود؟ چه اطلاق مقامی- یا عموم وضعی کلماتی که ادات همین است.

«و حينئذٍ ربما تسارّ مناقشات حول التمسك بالاطلاق و العموم الوضعي لإثبات احكام تلك الموضوعات» در این هنگام که فقيه می‌خواهد به این عمومات یا اطلاقات تمسک کند برای استنباط حکم موضوعات جدید
بسا برانگیخته می‌شود یک سلسله مناقشاتی حول این تمسک، حالا چه به اطلاقش و چه به عموم وضعی اش، «حول التمسك (به اینها) لإثبات أحكام تلك الموضوعات (که ناچاریم ... آن مناقشات را بررسی کنیم) لنرى هل أنّها تامّة» ببینیم آیا این مناقشات درست است، تمام است تا در نتیجه به این عمومات و اطلاقات نتوانیم تمسک کنیم که «أنّها تامّة» و مانع عن الأخذ بهما» به اطلاقات و عمومات «أم لا» یا نادرست است و ما می‌توانیم تمسک کنیم. خب این مطلب اوّل.

مطلب دوّمی که در تمهید باید به آن توجه کنیم این است که «أنّ الموضوعات المستحدثه على أقسام»

موضوعات مستحدثه دارای اقسامی است که این اقسام ممکن است در آن مناقشاتی که می‌خواهد بشود تأثیر بگذارد. مجموعاً موضوعات مستحدثه را به پنج قسم تقسیم می‌کنند:

«أنّ الموضوعات المستحدثه على أقسام:

القسم الأوّل: ما لم يكن يتعلّقه و يتصوّره الإنسان القديم على تقدير العرض عليه فضلاً أن ... بإمكان وقوعه و عدمه»

یک سلسله موضوعات جدیدی که پیدا شده است اما اصلاً انسان‌های قبل تعقل نمی‌کردند و تصوّر نمی‌کردند چنین چیزی که بشود، تا فرضاً از اینکه بگویند امکان دارد یا ندارد. انسان گاهی یک چیزی را تصوّر می‌کند حالا می‌گوید این امکان دارد یا امکان ندارد، اما این اصلاً تصوّر نمی‌کند، به ذهنش چنین چیزی نمی‌آید. یک سلسله موضوعاتی که ما داریم که حالا پیدا شده است که اصلاً به ذهن احدی خطور نمی‌کرده که حالا حکم بکنند ممکن است یا ممکن نیست، همان که در قرآن شریف راجع به قیام در بهشت فرموده است که خطور به بال احدی هم نمی‌کند که اصلاً یک نعمت‌هایی است که خطور به ذهن کسی هم نمی‌کند که خدای متعال تهیه کرده است که آنجا به بشر ارزانی بفرماید. «ما لم يكن يتعلّقه و يتصوّره الإنسان القديم على فرض عرضه کردن بر او که اگر می‌گفتند برایش قابل تصوّر اینها نبود «فضلاً بر اینکه اذعان کند و تصدیق کند امکان وقوعش را یا عدم امکان وقوعش را.

«و لعل من هذا القسم الطاق النبوه» نیروهای هسته‌ای اصلاً در ذهن بشر نمی‌آمده که اصلاً اتمی باشد و اتم را بشود شکافت و بعد وقتی اتم را شکافتی این آثار عجیب و غریب را خواهد داشت. این نیروهای اینچینی اصلاً در ذهنشان نبود و حتی اگر هم به آنها می‌گفتند می‌گفتند اینها همه افسانه است. یعنی اصلاً به ذهنشان خطور نمی‌کرد و اگر هم بر آنها عرضه می‌شد اصلاً قابل تصدیق و تصوّر بر آنها نبود.

«القسم الثانی» خب کسی ممکن است بگوید اینچنین چیزها را اطلاعات نمی‌گیرد، به عموماً و اطلاعات برای اینچنین چیزها نمی‌شود تمسک کرد، حالا چرا؟ چرایش را بعداً خواهیم گفت.

«القسم الثانی: ما کان يتعقله و يتصوره و لكن يراه غير ممكن عادتاً و بحسب ما بیده من الإمكانيات و العدوات» نه به ذهنشان اینطور نبوده است که بگویند نمی‌شود، نمونه‌هایی از آنها را داشته اند و می‌گویند می‌شود، مثل همین مسافرت در جو. خب چون مثلاً داستان حضرت سلیمان را شنیده اند می‌گویند می‌شود، یا عروج و معراج رفتن پیامبر را شنیده اند می‌گویند می‌شود. یا اینکه خدای متعال حضرت را از مسجد الحرام برد به بیت المقدس شنیده اند پس می‌شود ... اما می‌گویند این برای یک چیزهای استثنائی است نه اینکه نشدنی است اما با امکاناتی که بشر در اختیار دارد نمی‌شود.

«ما کان يتعقله» تعقل می‌کرد آن را و تصوّر هم می‌کرد «ولكن يراه غير ممكن عادتاً» نه عقلاً، عقل می‌گوید ممکن است اما عادتاً ممکن نیست به حسب آنچه که به يد انسان است از امکانات و عدوات. از آلات و ابزاری که در دستش است و امکاناتی که در اختیارش است. «كالتسفر في الجو» یا سفر در زمین «بسرعة» هی أضعاف ما کان مألوفاً بوسائل نقل القديمة في ذلك الأصل» یک سرعت‌هایی که أضعاف آن چیزی بوده است که با آنها انس و ألفت داشته اند به وسایل نقلیه قدیم. حالا از کجا مثلاً در یک روز و در یک ساعت چند فرق می‌توانستند بروند؟ یک فرسخ یا دو فرسخ، اما اینکه در یک ساعت بشود ده هزار فرسخ رفت، هزار فرسخ رفت که الان بعضی از چیزها ممکن است اینطور باشد که هزار فرسخ در یک ساعت می‌رود مثلاً، دو هزار فرسخ در یک ساعت می‌رود، و بالاتر از این با آن موشک‌های کذا ممکن است آنهایی که فضاییماهایی هستند که آنطور می‌رود ...

«و إن رأى أو سمعت» اگرچه دیده است بعضی‌هایش را یا شنیده است «وقوعه بطريق الإعجاز و خرق العاد» نظیر ما يحكى القرآن الكريم في قصص النبي سليمان على نبينا و آله عليه السلام أو إسراء نبينا صلى الله عليه و آله و سلم في ليل واحد من المسجد الحرام الى المسجد الأقصى» فلذا نمی‌گوید محال است، اینطور نیست که به ذهنش نیاید، نمونه‌هایش را دیده است یا شنیده است، اما می‌گوید برای بشر عادی با آن ابزاری که بوده است عادتاً نمی‌شود در آن زمان. این قسم دوم.

«القسم الثالث: ما کان يتصوره و يتعقله على تقدير الأرض عليه و يراه أمراً ممكناً و لكن لم يخطر بباله و لم يلتفت إليه» نه چیزی که آن تعقل و تصوّر می‌کند، اگر به او عرضه کنی می‌گوید بله، حتی ممکن است بگوید چیز خیلی خوبی هم هست اما چون به آنها عرضه نشده است اصلاً به ذهنشان هم نمی‌آمده، مثل همین عقد تأمین. خب این را به بشر بگویی یک دستگاهی یا یک سازمانی می‌خواهیم درست کنیم و بگویم هر ماه انقدر پول به آن بده و او هم در مقابل متعهد می‌شود که اگر برای شما خسارتی وارد شد، چه شد و چه شد خسارات شما را تأمین کند و جبران کند. یا بیمه عمر اگر از دنیا رفتی به

بازماندگانت هر ماه انقدر بدهد تا مثلاً چند سال یا برای همیشه، خب این را که درک می‌کند، یک چیز معبّدی نیست. اما هیچ وقت به ذهن بشر سابق چنین چیزی ظاهراً خطور نکرده است، حالا ظاهراً می‌گوییم و چه بسا بعضی بوده‌اند که گفته باشندای کاش چنین چیزی می‌شد، اما اگر عرضه بر آنها می‌شد می‌پذیرفتند و می‌گفتند امکان هم دارد و چه خوب است که در راه این قدم بر داریم و چنین دستگاهی را درست کنیم. این هم قسم سوّم. پس ببینید این قسم سوّم با قبلی‌ها یک فرقی‌هایی دارد دیگر، یعنی آنها را کسی ممکن است بگوید اطلاقات و عمومات آنها را نمی‌گیرد اما این چه اشکالی دارد؟

«ما کان يتصوّرهُ و يتعلّله» بر فرض عرضه کردن بر آن انسان، می‌فهمیدند «و یراه أُمراً ممکناً» برای همین بشر با همین امکانات و خصوصّیاتی هم که دارد امر را ممکن می‌دید «و لکن لم یخطر بباله» خطور به بال و ذهنش نکرده است «و لم یلتفت إلیه» مثل عقد تعمیم. این هم قسم سوّم.

«القسم الرَّابِع: ما کان موجوداً سابقاً و حدث له وصفٌ (که) لم یثبت ذلک الوصف له فی عصر التشريع» نه، این موضوع آن موقع بوده است، وجود داشته است اما جدیداً در اعصار بعد یک وصفی، یک حالتی بر آنها عارض شده است که این حالت آن موقع نبوده است و ممکن است به ذهن اینها هم نیامده است که چنین چیزی باشد. خب «ما کان موجوداً سابقاً» ولی «حدث» برای آن ما کان موجوداً سابقاً یک وصفی که «لم یثبت ذلک الوصف» برای آن موجود سابق «در عصر تشريع» این وصف برایش نبوده است. مثل چه؟ «مثل أصناف الدّبه من الأنعام الثلاثة و التّقدین و الهلّه»، خب دیات، شارع در بعضی موارد فرموده است که دبه می‌تواند انعام ثلاثه باشد، می‌توانی مثلاً چهل تا شتر بدهی، یا نقدین بدهی یا هلّه بدهی. آن موقع‌ها اینها قیمتشان با هم قریب بوده است، این وصف و وصف قرابت قیمت و هم قیمتی را با هم داشته اند و همتراز بوده اند اینها اما امروز می‌بینی اینها چقدر تفاوت پیدا کرده اند، نقدین قیمتش کجا و هلّه کجا، یا نقدین کجا؟! یک تفاوت فاحش پیدا کرده است، این وصف جدید است سابق نبوده است، آیا حالا می‌توانیم به آن ادله‌ای که می‌گوید شما مختارید یکی از این سه تا را بدهی بگوییم الان هم آن ادله اطلاق دارد! می‌توانی هلّه بدهی، می‌توانی انعام بدهی و می‌توانی نقدین بدهی، آیا می‌توانیم به آن اطلاقات و عمومات الان تمسّک کنیم؟! با اینکه یک وصف جدیدی پیدا کرده است که این وصف در زمان تشريع نبوده است.

س: ...

ج: اطلاقات که اینجا می‌گوییم حالا بعداً روشن می‌شود که اصلاً اطلاقی در حقیقت نمی‌خواهیم بگوییم اطلاقی دارد که حجت است یا حجت نیست، اصلاً اطلاقی وجود دارد نسبت به اینها یا ندارد؟

«حيث إنّ التّفاوت بينها (بين أصناف الدّبه) فی القیمه لم یکن فاحشاً سابق» این فاحش بودن قیمت یک وصفی است که آن موقع نبوده است «و إنّما عرض علیها ذلک حديثاً»

«القسم الخامس»

س: صغرایش را مطمئنید که آن موقع خیلی اختلافی نبوده است؟

ج: ظاهراً اینطور می‌گویند، حالا العهد علی آنهاپی که استقراء کرده اند و ... من در خصوص این نرفته ام سؤال کنم، اینطور گفته می‌شود و ظاهر امر هم این است که

همینطور باید باشد یعنی شارع بین یک اقل و اکثری که خیلی فاحش باشد خیلی بعید است که فرموده باشد تخیر است، اما حالا مناقشه در مثال است و یک مثال دیگر. بالاخره این هم یک فرضیه‌ای است و یک قسمی است که می‌توان اینطور فرض کرد.

«القسم الخامس: ما سار مورد ابتلاء المسلمين حديثاً رقم وجوده في عصر التشريع، لكن في أمكن بعيداً منقطعاً بلاد المسلمين» این آن موقع هم بوده است، در زمان تشريع هم بوده است اما مورد ابتلاء مسلمين نبوده است آن موقع اما حالا مورد ابتلاء شده است، موجود بوده است اما مورد ابتلاء نبوده است اما الان مورد ابتلاء شده است، مثل چه؟ مثل صلا في قطين؛ آن موقع مسلماني در آنجا نبوده است اما الان اسلام گسترش پيدا کرده است و آنها مسلمان هستند، يا مسلمان‌ها آنجا می‌روند و يا اهالی آنجا مسلمان شده اند، حالا چه؟ پس بنابراین این هم یک قسم است، اینجاها ما می‌توانیم به عمومات و اطلاعات تمسک کنیم؟ خیلی بحث مهمی است واقعاً این بحث.

«ما سار مورد ابتلاء المسلمين حديثاً رقم وجوده» در عصر تشريع لكن وجودش در عصر تشريع «في أمكن بعيداً» مکان‌های دوردستی که منقطع بودند از بلاد مسلمين، آن جاها بوده است «كأوقات الصلا في القطين و ما يقرب منهما من التواحي» در خود قطين يا مکان‌هایی که نزدیک به آنها هستند، خب الان اینجا مورد کلام است دیگر، هم روزه شان چطور می‌شود در جاهایی که روزشان خیلی بلند است بیست و چند ساعت می‌شود يا خیلی کوتاه است مثلاً، این از نظر روزه شان، از نظر نمازشان هم ... الان هم که می‌بینید فتاوی‌ای خیلی عجیب و غریب و اختلاف خیلی عجیب و غریبی وجود دارد بین فقها، خب اینجا باید چه گفت؟

«و البحث عن التمسک بالاطلاق و العموم يقع في جميع هذه الموضوعات بأقسامها كأول» در همه این اقسام پنجگانه می‌آید «و إن الاختص بعضها ببعض المناقشات» اگرچه بعضی از این اقسام به بعض مناقشات اختصاص دارد اما اصل مناقشات در همه اینجا جاری و ساری است، ممکن است بعضی از آنها اختصاص به بعضی مناقشات داشته باشد که در بعضی دیگر نمی‌آید که حالا روشن می‌شود در ثنایای بحث.

«ثم إن تفصيل الكلام يستدعي البحث أولاً في الإطلاق بقسيمه اللفظي و المقامي ثم في العموم الوضعي ثم في الأخبار التي قد يتمسک بها لإثبات صح التمسک بالإطلاق و العموم في الموضوعات المستحدثه» در سه مقام کأن باید اینجا بحث کنیم:

یکی این است که آیا به اطلاقات -حالا چه اطلاقات لفظی و چه اطلاقات مقامی- می‌توانیم تمسک کنیم یا نه؟ این یک بحث است.

دو: آیا به عمومات لفظی چه؟ که واژه دال بر عموم در آن أخذ شده است و یا بالاخره ابزار عدوات عموم در آنها به کار رفته است، می‌توانیم یا خیر؟

مقام سوّم این است که قد يدّعی که ما یک روایاتی داریم که از آن روایات استفاده می‌شود که بله می‌توان تمسک کرد، در خصوص این مورد می‌گوید می‌توان تمسک کرد. این هم مقام سوّم.

پس در حقیقت سه بحث داریم.

«الفصل الأول: التمسک بالإطلاق:

إِنَّ الْإِطْلَاقَ قَدْ يَكُونُ لَفْظِيًّا (که) إِطْلَاقٌ مَا دَلَّ عَلَى أَنَّ الْمَسَافِرَ يَقْصُرُ بِالنَّسْبِ إِلَى السَّفَرِ بِالطَّائِرَةِ وَ قَدْ يَكُونُ مَقَامِيًّا كَمَا إِذَا كَانَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَدِّ بَيَانِ الْمَوْضُوعِ حَكْمٌ فَاقْتَصَرَ عَلَى مَوَارِدِ خَاصَّةٍ ... مَوَارِدَ كَثْرَةٍ الَّتِي وَضَعَ عَلَيْهِ زَكَاتٌ»

خب اطلاق لفظی که روشن است، مثل اینکه فرموده است «المسافر یقصر» المسافر اطلاق دارد. المسافر بالمشی، بالدَّوَابِّ، بالسَّفینة، بالطَّائِرَةِ، اطلاق دارد و همه را می‌گیرد. می‌توانیم اینطور بگوییم. این اطلاق لفظی.

اطلاق مقامی این است که شارع می‌خواهد موضوع یک حکمی را مثلاً بیان کند، فرض کنید مثلاً می‌خواهد بگوید آن ما یتعلّق بالزَّکَّاتِ چیست؟ هر چه روایت نگاه می‌کنیم می‌بینیم 9 چیز بیشتر در روایات ذکر نشده است، آیا برای شیء دهمی که شک می‌کنیم آیا برنج دارد یا ندارد یا ماشین دارد یا ندارد، یا پول دارد یا ندارد (پول‌های غیر مسکوک) به برائت مراجعه می‌کنیم؟ که می‌شود اصل عملی. یا نه ما دلیل اجتهادی داریم، دلیل داریم که عبارت است از اطلاق مقامی؟ می‌گوییم چه؟ می‌گوییم شارع در مقام این بوده است که موضوع این را بیان کند، غیر از این 9 تا بیان نکرده است پس معلوم می‌شود که چیز دیگری نیست، خلّو این مقام از ذکر امر دهم، یازدهم، دوازدهم نشان می‌دهد که امر دهم و یازدهم و دوازدهم و مازاد نیست، دلیل داریم نه اینکه به برائت مراجعه می‌کنیم. این را می‌گوییم اطلاق مقامی، یعنی مقامی است که اگر غیر از این 9 تا دهمی یا یازدهمی وجود داشت باید در کلمات شارع می‌آمد، نیامده است، بیان نکرده است، این معلوم می‌شود که این اطلاق مقامی نیست. این غیر از «لو کان لیان» است.

س: چه فرقی می‌کنند؟

ج: این ملازمه ندارد که اگر گفته است باید باشد، حالا کسی احراز کرد که نگفته است و لو اینطور نیست که اگر گفته است حتماً باید به دست ما برسد. آن این را می‌گوید، می‌گوید اگر گفته بود باید به دست ما می‌رسید اما این نه، اینطور هم نیست که اگر گفته بود باید به دست ما می‌رسید، ... نگفته است، یقین پیدا می‌کنی بر اثر فحصان که مازاد بر این را نفرموده است، پس همین که نفرموده است این اطلاق مقامی می‌شود و می‌گوییم با اینکه در مقام بیان این بود که اگر مورد دهمی یا یازدهمی بیشتر هست خب آنها را هم بگوید، اما نفرموده است، خب اینجا که به اطلاق لفظی تمسّک نمی‌کنیم، به اطلاق چه تمسّک کنیم؟ به اطلاق اینکه گفته است در گندم هست؟! خب گندم که برنج را شامل نمی‌شود که بگوییم اطلاق اش شامل می‌شود، پس می‌شود اطلاق چه؟ اطلاق مقامی می‌شود.

س: ...

ج: مفهوم ندارد، اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند که.

س: ...

ج: نه نه، هر کدام نه اینکه در مقام این بوده است، در کلّ شریعت نه اینکه در این کلامش. کلّ شریعت در مقام این است.

پس گاهی لفظی است مثل آن مثال، «و قد یكون مقامياً كما إذا كان امام عليه السلام

بصدد (بیان موضوع یک حکمی مثل حکم زکات مثلاً) فاقصر علی موارد خاصّه (در کلّ شریعت) کالموارد التسعّ التي وضع علیہ الزّکات» حال اینجا «فیبحث أن أنّه هل یشمل إطلاقه المقامی المصداق الجدید» یا اینکه مصداق جدید را نمی‌گیرد؟ حالا مصداق جدید مثل چه؟ «کالحيوان المتولّد عن تلقیح الأنعام من غیرها فی باب الزّکاة» حالا اینجا فرموده است مثلاً انعام ثلاثه را فرموده است زکات دارد، این انعام ثلاثه که فرموده زکات دارد خب انعام ثلاثه متعارف داریم، حالا یک انعام است که با تلقیح به وجود آمده باشند! این را آیا شامل می‌شود؟ یا گوسفندی درست شده باشد ... این اطلاق این را هم می‌گیرد؟

س: چه ربطی به اطلاق دارد؟ این مصداق جدید است ... این مصداق همان انعام ثلاثه است ...

ج: نه حالا ...

«کالحيوان المتولّد عن تلقیح الأنعام من غیرها فی باب الزّکاة» حیوانات غیر اینها که نه گوسفند بر آن صادق است، نه بقر بر آن صادق است، نه شتر، اینها انعام ثلاثه بر آن صادق نیست اما از تلقیح اینها با حیوان دیگر یک حیوان جدیدی درست شده است که اسمش اینها نیست که آن اطلاق لفظی می‌شود، اسمش اینها نیست، آیا می‌شود تمسّک کنیم یا خیر؟ به اطلاق مقامی؟ می‌گوییم این را که شارع نگفته است، آن اسم‌ها که شاملش نمی‌شود، خود این را هم که جایی نام نبرده است پس به اطلاق مقامی بگوییم نه.

«فالكلام يقع فی مقامین» چون ما دو گونه اطلاق داریم (اطلاق لفظی و اطلاق مقامی) بنابراین اینجا ما در دو مقام باید بحث کنیم، یکی از اطلاق لفظی و یکی اطلاق مقامی.

«أمّا المقام الأوّل فی التمسّک فی الإطلاق اللفظی: قد یناقش فی شمول الإطلاق اللفظی للموضوعات المستحدّثه بوجوه یرجع کلّها إلى المناقشه فی انعقاد ظهور الإطلاقی فی الإیضااف إلى تلك الموضوعات لا فی حجّيته بعد فرض انعقاد الظهور»

خب، گاهی در شمول اطلاقات نسبت به این موارد، موارد جدید مناقشه می‌شود اما واقع مناقشه این نیست که قبول دارند اطلاق وجود دارد، ظهور اطلاق وجود دارد، بحث در این است که آیا این اطلاق حجّت است یا حجّت نیست، در واقع بحث در این است که آیا ظهور اطلاق وجود دارد یا خیر؟ شمول هست یا نه؟ نه اینکه بعد الفراغ عن الشّمول و الظّهور الإطلاقی بحث کنند که این ظهور حجّت است یا حجّت نیست! بحث در اصل شمول و ظهور است. نظیر آن حرفی که در باب مفاهیم زده می‌شود، اگر یادتان باشد در کفایه و اینها می‌گفتند اینجا بحث صغروی است که آیا ظهور وجود دارد یا خیر، اما اگر ظهور باشد در مفهوم مسلّم حجّت است. حرف این است که آیا قضیه شرطیه ظهور در مفهوم دارد یا نه، اما اگر ظهور داشته باشد خب معلوم می‌شود که حجّت است، آنجا اینچنین بحثی می‌کند. اینجا هم همین را می‌خواهیم بگوییم. می‌خواهیم بگوییم آیا اصلاً اطلاقات لفظیه‌ای وجود دارد؟ انعقاد ظهور اطلاق برای ادله شرعیّه نسبت به موضوعات مستحدّثه پنجگانه می‌شود یا اصلاً انعقاد ظهور نمی‌شود؟ بعد الفراغ از اینکه اگر بپذیریم انعقاد ظهور شده است حجّیتش مفروغ عنه و مسلّم است، آن را دیگر بحث نداریم.

«قد یناقش فی شمول الإطلاق اللفظی للموضوعات المستحدّثه یناقش بوجوه (که)

برجع» همه این وجوه به چه چیز؟ به مناقشه در اصل انعقاد ظهور اطلاقی به اضافه و بالتسبیه به آن موضوعات جدید نه در حجت آن ظهور اطلاقی بعد از فرض انعقاد آن ظهور اطلاقی «و هی» حالا: و هی این مناقشات عبارت است از ما یلی.

«المناقشۃ الأولى: عصور اللفظ الشمول المصدق الجديد»

س: ...

ج: کأنّ آن مفروغ عنه است که هرچه ظهور باشد حجت است. البته این هم محلّ صحبت است اما حالا این یک نظریه‌ای است که ظهور مسلّم حجت است بإطلاقه.

س: اگر منعقد شد حجت است.

ج: بله، هر کجا ظهور است مسلّم حجت است، اما یک نظریه‌ای هم در اصول هست که ... فلذا در حجّیت ظهورات برخی تفصیل قائل شده اند و می‌گویند اینطور نیست که هر ظهوری منعقد شد ما بگوئیم حجت است، بله یک بخش از ظهورات مسلّم است مثل ظهور مطابقی مثلاً، اما آیا ظهور التزامی حجت است؟ یا ظهوری که استبعاد عرفی در مقابل آن باشد و لو اینکه ظهور است آیا آن هم حجت است یا نه؟ اینها تفصیلی است که در بحث حجّیت ظهورات برخی فرموده اند که اینجاها بحث است. یا مثل کتاب مثلاً، در قرآن ظهور دارد اما این ظهور آیا حجت است؟ اخباریون می‌گویند ظهور وجود دارد اما این ظهور حجت نیست، فقط من خوطب به که محمد و آل علیهم السلام، صلوات الله علیهم اجمعین باشد در مورد آنها حجت است. ولی مسلک رائج کأنّ این است فلذا در باب مفاهیم هم گفته می‌شود که آنجا بحث از ظهور می‌کنیم نه از حجّیت ظهور، اگر ظهوری باشد این مفروغ عنه است که حجت است. حالا این هم بر ممشای آن مسلک رایج صحبت می‌کند.

حال علاوه بر اینکه ظاهراً مناقشه‌ای در این نباشد که اگر چنین ظهوری باشد به خصوص با جاودانه بودن اسلام و اینکه برای همه زمان‌ها می‌باشد و دین جاودانه است و برای بشر است الی یوم القیامه، اینها هم کمک می‌کند که بگوئیم این ظهورات حجت است شارع هم چطور می‌توانسته بیان بکند حرف‌ها را؟ به همین اطلاقات و عمومات بیان فرموده است دیگر برای موضوعات نوپیدا.

فلذا اینجا آنچه که مهم است این است که ببینیم ظهوری منعقد می‌شود یا نه اما اگر ظهور منعقد بشود لا ینبغی المناقشه در حجّیت آن ظهور.

حال اشکال اوّلی که وجود دارد این است ...

س: ...

ج: از همان موقع ظهور داشته اما آنها متوجه نمی‌شدند.

س: ...

ج: مردم آن زمان یا مردم می‌فهمند؟ این چیزی است که از این فهمیده می‌شود برای کسی که قابلیت فهمش را داشته باشند، آنها قابلیت فهمش را نداشتند و ما داریم و همینطور است که الان یک چیزهایی است که ما الان نمی‌فهمیم اما ان شاء الله ممکن

است هزار سال دیگر آنها قابلیت پیدا کنند و آنها بفهمند، این خارج از ظهور نمی‌شود.

س: ...

ج: خب عرض کردم ممکن است اما حرفی است که لا ینقی ... به، که بگوید اینطور ظهورات.

س: می‌خواهم بگویم آیا این بحث مصادیق جدید را هم شامل می‌شود یا فقط عناوین جدید را شامل می‌شود؟

ج: نه، مصادیق جدید را هم شامل می‌شود، اگر ظهور داشت می‌گویم این ظهور دیگر حجت است. حالا بحث مهم این است که آیا واقعاً ظهور دارد یا ندارد؟ شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود؟

اشکال اول این است: ببینید یک نکته برای همه روشن است که شمول و اطلاق در جایی است که آن واژه‌ای که به کار برده شده باشد آن مفاد و معنایش صلاحیت ذاتی برای شمول داشته باشد، جایی که اصلاً صلاحیت ذاتی برای شمول ندارد معنا ندارد که بگویم اطلاقی شامل آن هم می‌شود، مثلاً اگر گفته است «فی الغنم صائم» زکات غنم می‌شود شامل شتر هم بشود؟ بگویم اطلاقی شتر را هم بگیرد! می‌گویم غنم که صلاحیت ذاتی ندارد که شامل شتر هم بشود این لفظ اصلاً برای معنای وضع شده است که آن معنا اصلاً صلاحیت ذاتی ندارد که شامل است. اینکه مطلب روشنی است، حال اشکال این است که می‌گویند واضع لغت مردم هستند و لفظ را برای چیزی وضع می‌کند که به ذهنش می‌آید، می‌شناسد آن را، برای یک معنایی وضع می‌کند که آن معنا را تصوّر می‌کند. در منطق و اصول خواندیم که کسی که می‌خواهد لفظی را وضع کند باید اول چه کند؟ معنا را تصوّر کند، لفظ را هم تصوّر کند این لفظ را بر آن معنای متصوّر لفظ کند. حال اگر معنایی اصلاً به ذهنش نمی‌آید چطور این لفظ را بر آن وضع کرده است؟ اصلاً آن موقعی که کلمه مثلاً فرض کنید چراغ را واضع لغت فارس وضع کرده است به ذهن او و آباء و اجداد و جن و انس و اینها هم نمی‌آمده که چراغ برای این هم وضع شده باشد، اصلاً این معنا در ذهنش نمی‌آمده، پس موضوعات جدید اصلاً -به خصوص قسم اول و دوم- اصلاً به ذهنشان نمی‌آمده تا اینکه واضع بر آن وضع کند، و اینجا است که آن بحثی که در اصول مطرح می‌شود و خیلی‌ها هم می‌گویند مهم نیست که چرا این بحث‌ها را می‌کنند، اینجاها اثر خود را می‌گذارد که آیا واضع لغت خدا است؟ یا خلق خدا است؟ اگر بگویم واضع لغت خداوند متعال است این اشکال واضح البطلان است دیگر چون او احاطه قیومی به همه چیز دارد دیگر. اما اگر بگویم واضع بشر است آن وقت می‌گویم بشر توجه به اینها نداشته است. پس اصلاً داخل در موضوع له نیست، این لفظ برای او وضع نشده است، شما بخواهی بگویی سفر شامل سفر را با هواپیما می‌شود این مثل این است که غنم شامل شتر می‌شود، اصلاً بر این وضع نشده است.

این اشکال است، البته جواب دارد و جواب را می‌گویم. بیان اشکال، کسانی که شبهه برایشان شده است این است که این واژه‌ها شامل این افراد نوپیدایی که اصلاً بشری که واضع این لغت‌ها است به اینها توجهی نداشته است معنایی وضع نکرده است که شامل اینها می‌شود، یا برای اینها وضع نکرده است. (حالا نمی‌دانیم چطور اینجا عبارت را بگویم) به یک تعبیر برای اینها وضع نکرده است؟ یا برای معنای ذو سعه‌ای وضع نکرده است که شامل اینها بشود چون احتمال نمی‌داده که چنین سعه‌ای قابل وجود باشد، پس

بنابراین لفظ را بر آن معنا وضع نکرده است، برای معنایی که شامل اینها بشود وضع نکرده است، این دو تعبیر با هم تفاوت می‌کند، این اشکال است. ببینیم از این اشکال می‌توانیم جواب بدهیم یا خیر؟

«المنافش الأولی: قصور اللفظ الشمول المصدق الجديد و تقریب هذا الوجه ...» که خیلی طولانی است و بنده هم بنزیم تمام شد، اصلش روشن شد

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.